

تاریخ نگاری در باره دوران هخامنشی: روندهای نوین*

درباره این نکته اتفاق نظر وجود دارد که فتوحات کوروش و اخلاف او سرآغاز دورانی جدید در تاریخ ایران بوده است. برای نخستین بار تمام مردمان و سرزمین‌ها از هند تا مدیترانه و از سیردریا تا صحرای غربی مصر در قالب یک نظام سیاسی واحد، یعنی امپراطوری هخامنشی، متحد شدند. هرچند اغلب و به دلائل گوناگون به پژوهش‌های انجام شده در باره این دوره توجه درخور نشده،^۱ این پژوهش‌ها، بخصوص در ۲۰ سال گذشته، به مرحله تازه و پرباری رسیده‌اند. هدف من در این گفتار پرداختن به این نکته است که ویژگی‌های تاریخ‌نگاری معاصر در باره دوران هخامنشی چیست و چه دورنمایی پیشرفت آن را در آینده رقم خواهد زد.

* این نوشته ترجمه سخنرانی پیر بریان (Pierre Briant)، استاد کلژ دو فرانس، به زبان انگلیسی است که در ۲۳ مارس ۲۰۰۱ در برنامه «سخنرانی‌های نوروزی استادان ممتاز ایران شناسی» ایراد شد. این برنامه هر سال به دعوت مشترک بنیاد مطالعات ایران و دانشگاه جورج واشنگتن در این دانشگاه برگزار می‌شود. ترجمه متن از فاطمه امان است.

طرح این سؤال البته آسان است. اما چگونه می توان بدان به گونه ای فشرده و در عین حال جامع پاسخ داد؟ پنج سال پیش در کتابم، «تاریخ امپراطوری پارس»^۱ کوشیدم پاسخی برای این پرسش عرضه کنم. پنجمین قسمت این کتاب «قرن چهارم و امپراطوری داریوش سوم: ارزیابی و دورنما» نام دارد. برخی از مطالبی را که در آن فصل عنوان کردم در این گفتار دنبال خواهم کرد. از زمان انتشار آن کتاب تاکنون من همچنان به گسترش مجموعه اسناد و منابع خود ادامه داده و آن‌ها را در نشریه ای به نام «بولتن تاریخ هخامنشی»^۲ در اختیار محققان و علاقه‌مندان قرار داده‌ام. اولین شماره این نشریه در سال ۱۹۹۷ به صورت یک مقاله بسیار طولانی به چاپ رسید.^۳ شماره دوم آن نیز اخیراً به صورت کتاب انتشار یافته است.^۴ در اولین بولتن پیش از ۵۰۰ کتاب و مقاله منتشر شده در فاصله بین پائیز ۱۹۹۵ و پائیز ۱۹۹۷ مورد بررسی قرار گرفته است. دومین شماره اختصاص به جمع‌بندی حدود ۸۵۰ عنوان دارد که بین پائیز ۱۹۹۷ و پائیز ۲۰۰۰ انتشار یافته‌اند. آشکارا، هدف از این کار تنها نه تهیه یک فهرست کتابشناسی بلندبالا از منابع، بلکه ارائه یک گزارش منظم و منسجم بوده است که در آن آگاهی‌های تازه نه تنها برپایه کشف یا نشر اسناد جدید، بلکه از راه آزمون فرضیه‌ها و یا توسل به راهکارهای ابتکاری نوین در تحقیق، بدست آمده باشد.

واقعیت آن است که پژوهشگر، در تلاش روزمره برای ارزیابی مطالعات و نتایج آن، به عادت عذاب‌آوری دچار می‌شود که همانا تردید معرفت‌شناسانه در باره نتایج واقعی تحقیق است. رفع این تردید بخصوص در علوم انسانی دشوارتر از دیگر علوم است، چه، در این رشته تبخیر پژوهشگر همراه با تکیه بر انبوهی از منابع تکراری گاه جایگزین سندیت می‌شود. چنین سندیتی گرچه گاه با اقبال عمومی روبرو می‌شود اما نشان بر نوآوری علمی نیست. به سخن دیگر، پرسش این است که آیا "نو" واقعاً آن چیزی است که به تازگی منتشر شده؟ و نیز این که براساس کدام علائم و نشانه‌ها می‌توان پژوهشی را به عنوان نشان "پیشرفت" در زمینه خاص ارزیابی کرد؟ زمانی که سر و کار ما فقط با انتشار اسناد باشد پاسخ به این پرسش دشوار نیست. اما هنگام ارزیابی تفسیر و تأویل اسناد وضع بگونه دیگر است. حتی در زمینه کشف و انتشار اسناد نیز باید به تفکیک و تمیز میان آثار منتشرشده پرداخت: برخی از این انتشارات تنها یک سند جدید را به یک سلسله از اسناد شناخته شده می‌فزایند بی آن که این افزایش در معنا و اهمیت کلی مجموعه تغییری اساسی دهد. برخی دیگر، اما، با نشر یک سند راهی برای آگاهی‌ها و تفسیرهای کاملاً تازه می‌گشایند.

نخست بحث را با ارائه یک ارزیابی کلی و عمومی آغاز خواهم کرد و آنگاه خواهم کوشید تا با طرح موردی خاص به تحلیل ژرف تری از مسئله پردازم. برای این منظور، به دلایلی که مطرح خواهم کرد مصر را برای بررسی برگزیده‌ام. در پایان بررسی نظرم را در باره شرایط و ابزار مناسب و لازم برای یک همکاری بین المللی در این زمینه بیان خواهم کرد.

برای پرهیز از مسائل فرعی و حفظ انسجام نظری بررسی، بحث را معطوف به مسئله «مرکز و پیرامون» کرده‌ام که به اعتقاد من شیوه‌ای بی نهایت مناسب و کارآست. در اینجا بی‌مناسبت نیست نخست خاطره‌ای را بازگو کنم. در ماه مه سال ۱۹۶۸ چهارمین «کنفرانس هخامنشی» در گرونیگن برگزار شد. عنوان این کنفرانس نیز «مرکز و پیرامون» بود و در آن موضوع روابط میان حکومت مرکزی هخامنشی و ایالات مختلف آن مورد بحث‌های گسترده و ژرف قرار گرفت. یکی از سخنرانان، هلن سانسیزی‌وردنبورگ (Helen Sancisi-Weerdenburg) مقاله‌ای با عنوان گویای «در جستجوی امپراطوری موهوم» ارائه کرد. در واقع اغلب سخنرانان آن چنان بر ناتوانی ظاهری حکومت مرکز امپراطوری در کنترل نواحی پیرامون آن تأکید کردند که رئیس یکی از جلسات با حیرتی آمیخته با خشم پرسید «آیا هرگز امپراطوری به نام ایران وجود داشته است؟» همین پرسش را من نیز در مقدمه مقاله‌ای دربارهٔ متدلوژی که به صورت گفتگو با همکارم استولپر (Matt Stolper) تنظیم شده تکرار کردم. همان گونه که استولپر در نقدش بر کتابم نوشته این پرسش من که «آیا هرگز امپراطوری پارس وجود داشته» اساساً جنبه لفاظی و جدلی داشته است، چه هیچ کس نمی‌تواند واقعیت تاریخی امپراطوری هخامنشی را منکر شود. بنابراین، ورای ظاهر ابلهانه و بی‌معنای خود، این پرسش معرّف گرایشی خاص در دو دههٔ گذشته است؛ گرایشی که آنرا در اینجا با طرح یک سلسله پرسش‌های به هم پیوسته خلاصه می‌کنم: نشانه‌های حضور ایرانیان در سرزمین‌های پیرامونی امپراطوری کدامند؟ چگونه می‌توان این نشانه‌ها را شناخت و تعیین کرد؟ ملاک تعیین رابطه بین اشیاء دوران هخامنشی، یافت شده در ایالات پیرامونی، و میزان اقتدار و توان حکومت مرکزی چیست؟ آیا باید به این نظریهٔ دیرپا اعتماد کرد که تسلط امپراطوری بر قلمرو خود محدود به شماری نواحی محصور و محورهای اصلی راه‌های شاهنشاهی بود؟ طرح این گونه پرسش‌ها و تفسیرهای مستتر در آن خود به خود ما را بار دیگر به پرسشی باز می‌گرداند که من طرح کردم، پرسشی نه در بارهٔ واقعیت وجود امپراطوری هخامنشی، بلکه دربارهٔ ویژگی‌ها و چگونگی ساختار آن.

بنابراین، بررسی را با در نظر گرفتن مجموعه مناطق تحت تسلط امپراطوری آغاز می‌کنم و به عنوان نمونه به تجزیه و تحلیل نتایج تحقیقات اخیر در چهار زمینه زیر می‌پردازم: (۱) یافته‌های جدید باستان‌شناسی؛ (۲) پیشرفت در بررسی‌های شمایل‌شناسی؛ (۳) تفسیرهای نوین از اسناد قدیمی؛ و سرانجام (۴) بازنگری ابزار «آماری» در ارزیابی قدرت حکومت مرکزی.

۱. پیش از هر چیز باید به اهمیت حفاری‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسانه در گسترش آگاهی‌های موجود اشاره کرد. در ایران، حفاری‌ها در هگمتانه و شوش همچنان ادامه دارد و بررسی‌های الکترومغناطیسی که اخیراً در پاسارگاد توسط یک گروه فرانسوی-ایرانی انجام شده گواه وجود بناهای زیرزمینی خاصی است حتی در مناطقی که نقشه‌های موجود نشانی از وجود چنین بناهایی نداشتند.^۱ با این حال، به دلایل روشن توجه دانشمندان از مناطق مرکزی امپراطوری به نواحی پیرامونی بخصوص نواحی غربی آن معطوف شده است. به جز مصر که به آن به تفصیل خواهم پرداخت باید از مناطق ماورای فرات نام برد. نشریه «ماوراء فرات» (Transeuphratene) اخیراً حاصل ارزیابی جامعی درباره کارهای تحقیقاتی بین سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۸۵ را به چاپ رسانده است.^۲ علاوه بر این، اطلاعات تازه‌ای از نواحی که تاکنون تصور می‌شد درحاشیه امپراطوری بوده‌اند بدست آمده است. در واقع، حفاری‌های اخیر در گرجستان و ارمنستان حاکی از عمق نفوذ و تأثیر هخامنشیان در این سرزمین‌ها است. چند مرکز کاوش در ترکیه کنونی نیز برای بررسی ما واجد اهمیت بسیاریند، از جمله پایتخت‌های ساتراپی‌های سارد و گوردیوم در فریگیه و دو شهر گزانتوس و لیمری در لیسلی که در کنترل امپراطوری بودند. به عنوان مثال، در مورد یافته‌هایی که در گوردیوم از سال‌های ۹۳-۱۹۹۲ تاکنون به دست آمده سرپرستان هیئت اکتشافی چنین می‌گویند: «تحقیق در مورد تأثیر هخامنشیان بر دیگر جوانب تکنولوژی و اقتصاد گوردیوم تازه آغاز شده است. اما در همین مراحل اولیه بررسی‌های نیز نتایج این تحقیقات دال بر تغییرات جدی ناشی از این تأثیر در سرامیک‌سازی، ابزار و یراق اسب و تجهیزات نظامی در این ناحیه است.»^۳

۲. تمرکز تحقیق بر شمایل‌شناسی سیاسی در مرکز امپراطوری به تازگی آغاز شده است. پرسش اصلی در این زمینه این است که تا چه حد وجود تصاویر برگرفته شده از دربار امپراطوری از جمله تصاویر باریابی- نشان حضور ایرانیان در ایالات پیرامونی و به ویژه نشان استیلای حکومت مرکزی بر آنان بوده است. این البته پرسش تازه‌ای نیست، اما از آن یک سو به علت شیوه‌های

مدرن خواندن تصاویر و از سوی دیگر به علت انتشار مطالب جالبی پیرامون اشیاء بدست آمده، این بحث‌جان تازه ای گرفته است. نظر من مشخصاً معطوف به مُهرها و سکه های سومریان است که بین سال های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۰ انتشار یافته^۱ و نیز نقوش برجسته تخت جمشیدی خارق‌العاده ای که در منطقه میدانسیخال بدست آمده است. همچنین باید به یک لوح سنگی مصری اشاره کرد که به شرح آن خواهم پرداخت. گزارش دیگری از این گونه یافته ها، از جمله نقش‌های حکاکی شده از داس سیلیوم و قسمتی از نقوش برجسته تخت جمشید، در آینده نزدیک منتشر خواهد شد. تعداد شمایل های هخامنشی و چگونگی نشر آن ها در ایالات پیرامونی به تفسیرهای تازه ای انجامیده که در سمینارها و کتاب های گوناگون بازتابی گسترده یافته است.

۳. پیشرفت و سمت و سوی تازه در بررسی های تاریخ هخامنشی فقط محصول انتشار اسناد جدید نیست بلکه طبعاً می تواند از بازنگری اسناد قدیمی نیز حاصل شود. در این جا تنها به یک نمونه از این اسناد، یعنی کتیبه های یافت شده در آسیای صغیر، شامل نوشته های یونانی و آرامی و نیز الواح چند زبانه می پردازم. سه مورد از این اسناد: نامه داریوش به گاداتاس (کشف شده در سال ۱۸۸۹)، سه زبانه خسانتوس ساردی (۱۹۷۴) و کتیبه دانی فارن در سارد (۱۹۷۵) در مجموعه اسناد مربوط به روابط میان قدرت مرکزی و معابد و پرستشگاه های محلی جای دارد. این اسناد بارها برای آگاهی از سیاست های پادشاهی هخامنشی در قبال مراکز مذهبی بابل، مصر و حتی بیت المقدس مورد بررسی قرار گرفته اند. اما بازنگری من به این اسناد در سال های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰^۲ مرا به نتایج زیر رسانده است:

- در مورد نامه داریوش به گاداتاس به نظر می رسد که این سند در واقع جعلی و مربوط به دوران رومی ها است.

- در مورد کتیبه دانی فارن، می توان گفت که متن کتیبه به هیچ وجه بر تکیه انحصاری جامعه ایرانی ساکن سارد به سنن مذهبی خود دلالت نمی کند، بلکه برعکس گواه داد و ستد فرهنگی قوی میان این جامعه و نخبگان محلی است. - و بالاخره در مورد کتیبه سه زبانه خسانتوس، به اعتقاد من محتوای کتیبه بر این دلالت دارد که زندگی و برنامه مراکز مذهبی محلی تحت کنترل دستگاه ساتراپ نبود و در واقع مردم محل در اداره این مراکز و سازماندهی فعالیت های مذهبی خودمختار بودند.

۴. شیوه تحلیلی که برای بررسی واقعیت های امپراطوری هخامنشی به کار

برده شده به نظر من بر اساس یک متد «آماری کاذب» قرار گرفته است. در چنین شیوه ای اساس برقراری یک رابطه مکانیکی صرف میان تعداد اسناد یافت شده در یک ایالت و درجه اقتدار امپراطوری در کنترل آن ایالت است. برپایه این منطق، قلت اسناد را باید نشانه ای از تفویض قدرت به اهل محل دانست. یکی از بهترین مثال ها در این مورد گسستی است که در آرشیوهای بابل در پنج سال اول حکومت خشایار شاه دیده می شود. چنین گسستی را معمولاً با شورش‌هایی مرتبط می‌شمرند که در منابع کلاسیک به آن‌ها اشاره رفته و نیز با مسئله غاصبان بابلی که در چند لوحه از آن‌ها یاد شده است. این پدیده‌ها را بیشتر معلول سیاست سرکوبگرانه خشایار شاه نسبت به معابد و مردم بابل دانسته‌اند آن‌هم بر پایه این فرض که این سرزمین در زمان این پادشاه از قلمرو سرزمین های ماورای فرات جدا شده بوده است. اما در چند سال گذشته انتشار محتوای لوحه‌هایی که سال‌ها تنها در موزه‌ها مانده بود آشور شناسان را برآن داشت که ارزیابی‌های خود را در مورد آرشیوهای تاریخی مورد تجدید نظر قرار دهند و نتیجه‌گیری‌های سیاسی خود را از اسناد دقیق‌تر و محتاطانه‌تر کنند.

چهار عرصه ای که من به آن پرداختم دارای یک ویژگی مشترک‌اند. پیشرفت تحقیقات در این چهار عرصه نشان درک عمیق‌تر باستان شناسان و تاریخ نگاران از نقش دوران هخامنشی در سرزمین‌های خاور نزدیک در هزاره اول پیش از میلاد است. این دوران "متأخر" که مدت‌ها مورد بی‌توجهی قرار داشت اینک به موضوع پژوهش‌های متعدد تبدیل شده است. بابل در این مورد مثال مناسبی است. تا دهه ۱۹۸۰، آشورشناسان به دوران حکومت ایرانیان توجه چندانی نشان نمی‌دادند. اما وضعیت اخیراً دگرگون شده زیرا در فاصله بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۲۰۰۰، علاوه بر یافته‌های باستان‌شناسی و انتشار لوح‌ها بیش از ۱۵ کتاب در مورد این منطقه به چاپ رسیده است. در واقع، امروز بابل به یکی از شناخته‌شده‌ترین سرزمین‌های امپراطوری تبدیل شده، هرچند هنوز از یک جمع‌بندی تاریخی، ولو مقدماتی، در این زمینه محروم مانده ایم. چنین روند تازه‌ای در مورد مصر هم به چشم می‌خورد.

در واقع، برای یک بررسی ژرف‌تر علمی باید به مورد مصر پرداخت که دوبار، یکی بین سال‌های ۵۲۵ و ۴۰۰ ق م و بار دوم در فاصله ۳۴۳ و ۳۲۳ ق م در حوزه فرمانروایی ایرانیان قرار داشت. براساس نظریه غالب، مصر سرزمینی بود با سنتی عصیانگرانه علیه سلطه خارجی؛ کشوری که در مراحل گوناگون تاریخ خود تردیدی در مقابله مسلحانه علیه حکومت مرکزی به خود راه نداده

است. بر همین اساس، نظریه غالب این بود که مصری‌ها سلطه امپراطوری را برای مدت زیاد تحمل نکردند و به آن گردن ننهادند. این واقعیت، که در باره حضور ایرانیان در مصر مدارک قابل توجهی وجود ندارد مؤید این نظریه بود. استدلال دیگری در تأیید این نظریه ادامه حیات و تکامل تمدن مصری پس از اشغال این سرزمین توسط امپراطوری هخامنشی بوده است. گواه این مدعا تداوم معماری و مجسمه سازی مصری است. افزون بر این، در مدارک مورد استناد این نظریه، طبقه اشرافی مصر که با مأموران و عمال امپراطوری همکاری می کردند به عنوان خائن و مردم بومی که پیوسته در حال قیام و سرکشی بودند به عنوان «ناسیونالیست» شناخته می شوند.^{۱۰}

در اینجا قصد بررسی یکایک این استدلال‌ها و قالب منطقی تفسیرهای ارائه شده را ندارم. واقعیت آن است که امروز کسی نمی تواند منکر اهمیت و اعتبار سنن فرهنگی مصری و واقعیت تاریخی این قیام‌ها شود. اما، نظر من این است که اولاً قضیه مصر، با تمام ویژگی‌هایش، نباید مجزا از سایر سرزمین‌های امپراطوری مورد بررسی قرار گیرد. همانطور که قبلاً اشاره کردم دید «آماري کاذب» نسبت به میزان حضور امپراطوری هخامنشی در این سرزمین حداقل باید دقیق تر شود. به هر تقدیر، نظریه غالب در این مورد گاه مانع ارزیابی و طبقه‌بندی درست اشیاء بدست آمده می شود. این نکته اخیراً در پژوهش باستانشناسانه د. ا. استون در باره مراسم تدفین در مصر در دوران تسلط ایرانیان نشان داده شده است.^{۱۱} افزون بر این، دقت و ظرافت بیشتری که در نقوش سرامیک دوران هخامنشی مشهود است می تواند به گسترش دانش ما در باره این دوران کمک کند. همه این بررسی‌ها و یافته‌ها امکان کشف دقیق تر ترتیب زمانی وقایع را بیشتر کرده است. تحول در شیوه تحلیل و بررسی این دوران توسط مصرشناسان نیز، طبیعتاً بر آگاهی‌های ما در این زمینه افزوده است. به گفته استون: «به سختی می توان باور کرد که در سال ۵۲۵ ق م تغییری ناگهانی در آداب تدفین مردگان منجر به این شد که برخلاف رسم کهن دیگر هیچ شئی را همراه با مرده دفن نکنند.» او نشان می دهد که شماری از محققان، با تکیه بر فرضیه‌های نادرست، برخی از اشیاء یافته شده در مقبره‌ها را متعلق به دوران سکاها دانسته‌اند و نه دوران سلطه ایرانیان. از لحاظ متدیک نیز مقاله استون معرّف اشتیاقی تازه به بررسی دوران هخامنشی و نیز مؤید نیازی مبرم است به تحقیقات بیشتر و ژرف تر درباره یافته‌های موجود در موزه‌ها و بازنگری آمار و منابع موجود در باره این دوران.

در بازننگری اسناد دوران هخامنشی مصر به بوتۀ فراموشی سپرده نشده است. در این جا قصد ارائه فهرستی از کشفیات ۲۰-۱۵ سال گذشته و حتی ۵ سال اخیر را در این زمینه هاندارم، اما، پیش از پرداختن به کشفی که به اعتقاد من یکی از مهم‌ترین اکتشافات مربوط به امپراطوری هخامنشی است مایلیم اجمالاً به سه نمونه از اکتشاف های تازه اشاره کنم.

نمونه اول کشف گور یک مصری است به نام اوجاهورسنت. وی ظاهراً در زمرة مصریانی بوده که با امپراطوری هخامنشی در دوران کمبوجیه و داریوش همکاری می کردند. با انتشار گزارش کشف این گور (۱۹۹۹) توسط همکاران چک مجموعه ای از اطلاعات باستان شناسی و کتیبه ای در اختیار پژوهشگران قرار گرفته است.^{۱۲}

نمونه دوم از مهم ترین و تازه ترین این یافته ها گزارش سنگ قبری است که در سال ۱۹۹۵ منتشر شد و اینک به حق به شهرت زیادی رسیده است.^{۱۳} این لوحه سه قسمت دارد: یک قرص بالدار در بالا و نقش جسدی بر روی تخت در میان لوحه. در بخش پائین لوحه صحنه ای خارق‌العاده نقش شده: دو تن که ظاهراً مصری اند و رویشان به سمت چپ است پشت طبقی از هدایا ایستاده اند. یکی از آنها تاجی مزین به گل را به فردی که بر یک اورنگ سبک ایرانی نشسته است تقدیم می کند. این فرد که به سمت راست نگاه می کند لباسی به سبک ایرانی یعنی یک ردای بلند چین دار با آستین های گشاد به تن دارد؛ لباسی که در نقوش برجسته و مهرهای تخت جمشید و دیگر آثاری از این گونه به تن پادشاهان دیده می شود. او نیلوفری آبی در دست چپ دارد و با دست راست فنجان را بلند کرده است. موهایش بافته است و تاجی که بر سر دارد در میان و قسمت جلوی پیشانی با غنچه گلی پرتزئین شده. این تصویر که به خودی خود به علت تلفیق سنن مصری و عناصر پارسی گیرائی خاص دارد با کتیبه ای به دو خدایان مصر قدیم، این کتیبه از "کا"، فرزند آرتام و تانوفرتر نام می برد. با توجه به این که آرتام ایرانی و تانوفرتر مصری بوده اند این اشاره مشخص به ازدواج میان یک مرد ایرانی و یک زن مصری و به فرزند آنان که نامی مصری گرفته است نشان بارزی از میزان اختلاط فرهنگی در مصر دوران شاهان بزرگ است.

نمونه سوم، جلد سوم از مجموعه اسناد آرامی است که در سال ۱۹۹۳ توسط بزلال پورتن (Bezalel Porten) و ایدا یاردنی (Ada Yardeni) از مصر بیرون آورده

شد. این جلد شامل سندی بسیار جالب است که از یک دستنوشته خط خورده استخراج شده. سند در واقع متن یک گزارش رسمی زمان حکومت یکی از پادشاهان هخامنشی، خشایار شاه یا اردشیر اول، و شامل فهرستی از کشتی‌هایی است که به مصر وارد و یا از آن خارج شده‌اند.^{۱۴} برخی از این کشتی‌ها ملیت ایونی دارند و نام ناخدایان آنها به نظر یونانی می‌آید. ملیت دومین گروه به روشنی ثبت نشده اما تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که این کشتی‌ها از سوریه و فنیقیه آمده بودند. آشکارا، این فهرست ناقص ناظر بر یک جایگاه گمرکی در دهانه رود نیل و شامل میزان مالیات وضع شده برای کشتی‌ها و کالاهای آنهاست. بر اساس این سند، کشتی‌های ایونی با طلا و نقره مالیات خود را می‌پرداختند و سایر کشتی‌ها موظف به پرداخت ۱۰ درصد بهای محموله خود بودند. افزون بر این، سند شامل فهرستی از محموله کشتی‌هاست از آن جمله شراب، روغن، چوب، فلزات، و ظروف سفالین. هرچه درباره اهمیت خاص این سند که در میان اسناد عهد عتیق منحصر به فرد است گفته شود اغراق نخواهد بود. آن چه از آن برمی‌آید نه تنها گواه تداوم رسوم و سنت‌های مصریان از عهد سکاها تا دوران استقلال آنان در قرن چهارم است، بلکه همچنین بیانگر دگرگونی‌هایی است که از رهگذر حکومت هخامنشی در این سرزمین رخ داد. این سند دو فصل کمتر شناخته شده از تاریخ هخامنشی را روشن تر می‌کند، یکی در زمینه وضع مالیات و دیگری در مورد داد و ستد بازرگانی در حوزه دریای مدیترانه.

اما اکتشافی که به نظر من مهم‌ترین کشف سال‌های اخیر در این زمینه‌هاست ۱۰ سال پیش در صحرای غربی، جنوب واحه خُرجه در ناحیه دوش صورت گرفت. حضور هخامنشیان در این واحه از سال‌ها پیش، یعنی از زمان کشف معبد هیبیس ساخته داریوش اول، شناخته شده بود. از وجود چندین قنات در این منطقه نیز آگاهی‌هایی در دست بود اما درباره تاریخ‌گذاری این قنات‌ها و نیز زمان آغاز استفاده از روش ایرانیان در کار حفر قنات در مصر میان محققان اختلاف نظر وجود داشت. در سال ۱۹۹۲ مکان جدیدی در فاصله سه مایلی غرب دوش در محل عین مُناویر در پای یک تپه تک افتاده کشف شد. از آن زمان تاکنون این محل توسط گروهی از اعضای مؤسسه باستان‌شناسی شرقی فرانسه تحت هدایت میشل ووتمان (Michel Wuttman)، حفاری شده و هر سال نیز گزارش‌های مفصلی از نتایج کارهای آن انتشار یافته است.

این کشفیات عناصر و ملاحظات یکسره تازه ای را در بررسی تاریخ و ساختار امپراطوری هخامنشی، چه در مقیاس محلی و چه در بُعد تاریخی، به میدان آورده اند. رویداد اصلی در این میان این است که باستان شناسان یک دهکده کامل دفن شده زیرزمین را کشف کرده اند، با تمام خانه ها، مزارع، باغها، کانال های آبیاری و حتی رد پای گاوها در گِل های خشک شده یک پرکه آب. ظاهراً، پیدایش و بقای دهکده ناشی از توانائی ساکنان آن به بهره برداری از آب های زیرزمینی موجود در تپه ماسه سنگی، از راه حفر قنات، بوده است. در واقع، نه تنها بیش از ده قنات در این محل کشف شده، بلکه در تصادفی تقریباً معجزه آسا، یک معبد اسیریس (خدای مصری عالم اسفل و داور مردگان) و نیز، در خانه ای جنب همان معبد، صدها پوست نوشته به خط بومی به دست آمده است.

بدین ترتیب، باستان شناسان موفق شده اند عملاً در شرایطی کاملاً دلخواه به بررسی یافته های خود بپردازند، زیرا منابع مکتوب و بناها و بازمانده های زمینی هردو یکجا در دسترس آنان بوده است. افزون براین، تاریخ های دقیق این متون این امکان را فراهم آورده که قدمت این یافته ها با اطمینان کامل مشخص شود. این خود از دیگر دلالتی است که باید این کشف را خدمت بزرگی به تحقیقات باستان شناسی دوران حضور ایرانیان در مصر دانست. علاوه بر این، محتوای متون یافت شده نیز خود بسیار روشنگر است. این متون قراردادهای خصوصی به شیوه مصری اند که ظاهراً بین طرفین مصریان منعقد شده و در آن ها تا کنون نام یک ایرانی هم به چشم نخورده است. با این حال تاریخ این قراردادها به دوران پادشاهی اردشیر و داریوش هخامنشی باز می گردد. نظر عمومی این است که این شاهان اردشیر اول و داریوش دوم بوده اند. اما در حفاری های پائیز گذشته یک پوست نوشته از خشایارشا یافت شد^۱ دال بر این احتمال که نوشته های منسوب به دوران داریوش ممکن است در واقع متعلق به زمان داریوش اول باشد. بنابر این فرضیه پذیرفتنی، اسناد عین مناویر در واقع تمام قرن پنجم را دربرمی گیرد.

پرسش نهائی این است که کشف این اسناد تاریخی چه نتایجی در بردارد؟ به نظر من، نیل به یک اطمینان و دستیابی به یک راهگشایی جدید. در مورد حصول اطمینان باید گفت که سال ها نظر غالب بر این بود که، پس از حکومت خشایارشا، امپراطوری هخامنشی دیگر چندان علاقه ای به مصر نداشت. مهم ترین مدرک مؤید این نظریه کاهش ناگهانی تعداد اسناد هخامنشی

در مصر بود، آن هم براساس همان شیوه آماری کاذب که من به آن، از زمان انتشار کتابی در سال ۱۹۸۷،^{۱۶} به دیده شک می نگریستم. اکتشاف عین مناویر یک بار و برای همیشه براین نظریه خط بطلان کشیده زیرا اکنون درباره نیمه دوم قرن پنجم پیش از میلاد مدارک بسیار یافت شده است.

راهگشای جدید، تعیین دقیق تاریخ احداث قنات های یافت شده است. این کشف به دریافت ما درباره دو موضوع مهم و مرتبط کمکی شایان کرده. یکی خود قنات ها و دیگری احتمال سیاست توسعه منطقه ای. کشفیات جدید ما را برمیگزیزد که بحث و بررسی خود را در باره منشاء و تاریخ حفر قنات ها از سر بگیریم. در واقع، برای اولین بار می توان تاریخ ساختن قنات ها را با اطمینان قریب به یقین به دوران هخامنشی منسوب کرد. چه نتیجه ای از این اطمینان می توان گرفت؟ سال گذشته من کنفرانسی در کلژ دو فرانس برای بررسی این مسئله تشکیل دادم. مقالات این کنفرانس در ماه ژوئن ۲۰۰۱ در مجموعه ای با عنوان «پرسیکا» به چاپ خواهد رسید.^{۱۷} در این کنفرانس باستان شناسان، از جمله متخصصان کتیبه شناسی و منابع ادبی یونانی، مدارک یافت شده در عین مناویر، ایران، خلیج فارس و ارمنستان را با یکدیگر مقایسه کردند.

فشرده بحث ها و بررسی های مطرح شده در کنفرانس این بود که تنها مورد اشاره به قنات در آثار قدیمی همانطور که می دانیم در کتاب تاریخ نگار هلنی پولی بیوس بوده است. در این کتاب، مورخ به شرح اردوکشی آنتیوخوس سوم علیه ارشک پنجم پادشاه اشکانی، در هکاتوم پیلوس ("شهر صد دروازه" در نزدیکی دامغان) پرداخته است. اطلاعات آمده در این متن هم جنبه فنی دارد و هم جنبه سیاسی. وی درباره آب های زیرزمینی در ایران چنین می گوید:

در این منطقه که از آن صحبت می کنم آبی در سطح دیده نمی شود اما حتی در بیابان شماری کانال های زیرزمینی متصل به چاه هایی وجود دارد که برای آنان که با این کشور بیگانه اند ناشناخته است.^{۱۸}

پولی بیوس همچنین اطلاعاتی در مورد منشاء این قنات ها ارائه می کند:

در زمانی که ایرانیان بر آسیا حکومت می کردند به کسانی که قادر به تهیه آب برای مناطقی می شدند که قبلاً کشت نمی شد این حق را عطا می کردند که تا پنج نسل از آن زمین بهره برداری کنند. . . از همین رو مردمان برای رسیدن به

آب های دور دست هزینه های هنگفت کردند و مرارت بسیار کشیدند.

از نظر فنی این گزارش چندان دقیق نیست و پولی بیوس به روشنی به منطق و عملکرد قنات پی نبرده است. در واقع، به یقین اگر کسی خود از سر تجربه با قنات آشنا نبود هرگز نمی توانست بر پایه چنین متنی اقدام به احداث آن کند. از سوی دیگر، این متن برای تاریخ شناسان به علت تشریح امتیازهای داده شده به حفاران قنات اهمیتی فراوان دارد. بر اساس این متن کشاورزان ایرانی درازای سرمایه گذاری و کار برای حاصلخیز کردن زمین حتی بهره برداری از آن را برای پنج نسل، یعنی بیش از ۱۵۰ سال، دریافت می کردند. مهم تر این که، پلی بیوس شاهان بزرگ هخامنشی را به خاطر اتخاذ چنین سیاستی تحسین می کند و رابطه ای مستقیم میان گسترش تکنولوژی و ابتکار سیاسی در آن دوران می بیند. به این ترتیب، این موزخ برای تاریخ نگاران دوران ما مشکلی آشنا، یعنی پیوند میان تکنولوژی، دولت و جامعه را شکافته است. در واقع، آگاهی هائی که پولی بیوس در این کتاب ارائه می کند مشخصاً به یک طرح عمران منطقه ای به ابتکار دولت مرکزی مرتبط می شود و به بحث درباره عقلانیت سیستم اقتصادی امپراطوری هخامنشی کمک می کند.

در یک نظر اجمالی در عین مَناویر چه دیده می شود؟ حفاری هایی که تا کنون در این ناحیه انجام شده نشان می دهد که دهکده به همان شکل که اکنون یافت شده در دوران هخامنشی بنا شده بود. روشن است که بنای چنین دهکده ای تنها با توسل به یک تکنولوژی نوین، یعنی قنات، تکنولوژی که به احتمال قوی از فلات ایران آمده است، ممکن بود. باید اضافه کرد که عین مَناویر منحصر به فرد نبوده است، چه براساس بررسی هائی که انجام شده برخی نواحی اطراف این منطقه نیز از همین راه به آب دست یافته بودند. اگر ساختن معبد هیبیس در زمان داریوش اول را نیز به قنات سازی بیفزائیم می توان گفت که مجموعه این عناصر گواه وجود یک برنامه مشخص توسعه منطقه ای اند همانگونه که از نوشته پولی بیوس هم برمی آید. البته مسائلی دیگر همچنان در پرده ابهام باقی مانده اند از جمله فلسفه توجه به چنین طرح ها و برنامه هائی. در این مورد دو فرضیه را می توان در نظر گرفت. نخست فرضیه اقتصادی که براساس آن دولت مرکزی علاقه مند بود با حاصلخیز کردن زمین های بایر بردآمد مالیاتی خود بیفزاید. دوم، فرضیه سیاسی که تأکید اصلی را بر تصمیم قدرت مرکزی برای کنترل شاهراه های اصلی رفت و آمد، مانند جاده بزرگ خراسان می گذارد. البته این

دو فرضیه الزاماً با یکدیگر مابینتی ندارند.

آشکارا، اکتشافات عین مَناور دانش و آگاهی های پیشین ما را درباره مصر در دوران حکومت شاهان بزرگ هخامنشی هم قاطعانه تأیید کرده و هم بر آن بسیار افزوده است. اگر مجموعه اسناد برآمده از این اکتشافات را در نظر گیریم باید به این نتیجه برسیم که تنها در طی چند سال گذشته به مدد یک سلسله دلائل و مدارک غیرقابل انکار بسیاری از فرضیه ها و تفسیر های سنتی و متداول در این زمینه مورد تردید و پرسش قرار گرفته اند. با این همه، باید تأکید کرد که هیچ کس نمی تواند نه در سرزندگی و پویایی ایدئولوژی و ساختار اجتماعی مصریان تردید کند و نه در رخداد شورش ها و سرکشی های بی شمار آنان علیه فاتحین سرزمینشان. اما در عین حال، کسی هم نباید در واقعیت اقتدار امپراطوری هخامنشی در دره نیل تردید کند و یا حضور ایرانیان در مصر را به حد یک پدیده جنبی و بی پیامد ملموس کاهش دهد. بنابراین، اهمیت اکتشافات و انتشاراتی که درباره مصر هخامنشی بدان اشاره کردم تنها در تازگی آن نیست بلکه در این است که به واقع حاصل این اکتشافات یافته های نوینی هستند که چشم انداز روشنی را برای یک تحول اساسی در دانش و بینش ما نسبت به این دوران نوید می دهند.

در پایان مایلم درباره پژوهش های هخامنشی درآینده نزدیک نکاتی را مطرح کنم. اذعان کنیم که این رشته تحقیقی همچنان از این که در جهان آکادمیک به حاشیه رانده شده است رنج می برد. در هیچ مرکز تحقیقات و آموزش عالی یک گروه پژوهشی مشخصاً به تحقیق در این رشته مشغول نیست. تا آنجا که من می دانم تنها یک کرسی استادی برای این رشته وجود دارد که اخیراً کلژ دو فرانس برای من تأسیس کرده است. درچنین اوضاع و احوالی به بقای این رشته چندان امیدوار نمی توان بود به ویژه از آن رو که یک پایان نامه دکترا در رشته تاریخ هخامنشی وسیله مطمئنی برای ورود به مراکز علمی نیست. آموزش تاریخ باستان همچنان حول محور پارتنون در یونان و فوروم روم و قدری محدودتر، حول تاریخ هزاره سوم و دوم قبل از میلاد خاور نزدیک دور می زند.

تأسف در این است که برخلاف مورخان، به تازگی باستان شناسان، سکه شناسان و دانشمندان تاریخ هنر علاقه وافر به این دوران نشان می دهند. مشکل اینجاست که پژوهش در این رشته در حوزه های کوچک جدا از هم توسط افرادی انجام می شود که از پایان گردهمایی «کارگاه هخامنشی» در سال ۱۹۹۰ تا بحال فرصتی برای گردهمایی و تدوین استراتژی مشترک نداشته اند.

به همین سبب بود که حدود یک سال پیش با در نظر گرفتن تجارب و بررسی‌های پیشگامانه مؤسسه شرق شناسی شیکاگو تصمیم به آغاز یک تارنمای ویژه تاریخ هخامنشی گرفتیم. این تارنما (achemenet.com) اولین بار در گردهمایی بین‌المللی آشور شناسان در کلژ دو فرانس، در ژوئیه ۲۰۰۰، معرفی شد و در دسامبر گذشته یک کنفرانس بین‌المللی در کالج فرانسه تعدادی از پژوهشگران علاقمند به این طرح را گرد هم آورد که به ایجاد یک کمیته اجرایی دست زد. جمع‌بندی اهداف و استراتژی این طرح به تارنما هم منتقل شده است. هدف این است که تمام اسناد موجود در مورد تاریخ هخامنشی بدین وسیله قابل دستیابی باشد، از جمله متون و کتیبه‌ها در هر زبان و خط، مهرها، سکه‌ها، حجاری‌ها، نتایج حفاری‌ها و دیگر تحقیقات. توفیق در این کار البته نیازمند کوشش‌های وقت‌گیر است.

سخن‌نمایی این که اغلب گفته می‌شود اینترنت وسیله‌ای برای شکل‌گیری «جوامع مجازی» است. در مورد تحقیقات هخامنشی وضعیت کمی متفاوت است. من معتقدم که تارنمایی چون achemenet.com کمک خواهد کرد تا یک جامعه علمی مجازی به یک جامعه علمی واقعی تبدیل شود. دستکم، این امید به ما نیرو و انگیزه می‌دهد.

پانویس ها:

1. Pierre, Briant, *Histoire de l'empire perse. De Cyrus à Alexandre*, Paris, Gayar, 1996.
2. *Topoi*, Lyon, Supp. 1, 1997, pp. 5-127.
3. Pierre Briant, *Bulletin d'Histoire Achéménide (BHAch) II*, Paris, Éditions Thotm, 2000.
4. _____, "L'histoire de l'empire achéménide aujourd'hui: l'historien et ses documents, *Annales HHS*, septembre-octobre, No. 5 (1999), pp. 1127-1136.
5. _____, *BHAch I* (1997), pp. 42-43.
6. J. Elayi et J. Sapin, *Quinze ans de recherche (1985-2000) sur la Transeuphratène a l'époque perse*, Gabalda, Paris, 2000.
7. M. Voigt et T. Cuyler Young Jr., "From Phrygian Cpital to Achaemenid Entrepot: Middle and Late Phrygian Gordion," *LA XXXIV*, 1999, pp. 191-242.

8. *BH Ach* I, pp. 29-30; II, pp. 55-56, 197-199.

9. "Droaphernès et la statue de Sardes," in M. Brosius and A. Kuhrt, eds., *Studies in Persian History: Essays in Memory of David M. Lewis*, Leiden, 1998, pp. 205-226; "Cités et satrapes dans l'Empire achéménide: Pixôdaros et Xanthos," *CRAI*, 1998, pp. 305-340; "Histoire et archéologie d'un texte: la Lettre de Darius a Gadata entre Perses, Grecs et Romains," in M. Salvini-R. Gusmani (eds.), *Licia e Lidia prima dell'ellenizzazione*, Roma, 2001.

10. *Achaemenid History* III, (1988), pp. 131-173.

11- "Dynasty 26, Dynasty 30, or Dynasty 27? In Search of the Funerary Archeology of the Persian Period," in A. Leahy and J. Tait, eds., *Studies on Ancient Egypt in Honor of H. S. Smith*, London, The Egypt Exploration Society, pp. 17-22.

12. L. Bare, *Abusir IV. The Shaft Tomb of Udjahorresnet at Abusir*, Universitas Carolina Pragensis, The Karolinum Press, 199.

13. I. Mathieson, *et. al.*, "A Stela of the Persian Period from Saqqora," *JEA* 81 (1995), pp. 23-41.

14- Pierre Briant-R. Descat, "Un registre dounanier de la satrapie d'Égypte à l'époque achéménide," dans N. Grimal-B. Menu, eds., *Le commerce en Égypte ancienne*, Le Caire, IFAO, Bibliothèque d'Études 121), 1998, pp. 59-104.

15. Personal communication, Michel Wuttmann.

16. *Achaéménid History* I (1987), pp. 1-31.

17. P. Briant, ed., *Irrigation et drainage dans l'Antiquité. Qanats et canalisations souterraines in Iran, en Égypte et en Grece (Ier millenaire av.n.e.)*, *Persika* 2, Paris, Éditions Thotm, 2001 (Forthcoming).

18. *Ibid.*, "Polybe et les qanats: le témoignage et ses limites."